



گفتگوهای لغوی

افسر

این دیگر چیست! این چه افیونی بود که در این چند سال گذشته بی افکنند و همه را گیج کردند و درجه داران خود را افسر یعنی تاج خواندند. چه تاج سنگین و گردنشکنی است. اگر فرزندان رنجور و ناتوان ایرانی کنونی، دگر باره از نیروی نیاکان پهلوان خود برخوردار شوند و همه از نوادگان رستم و اسنندیار گردند، باز یارای کشیدن چنین تاج سنگینی را نخواهند داشت.

در خبر است که تاج زرین و سنگین و بزرگ پادشاهان ساسانی چندان بگوهرهای گرانبها آراسته بود که آن را بزنجیر زرین میآویختند و پادشاهان که یارای کشیدن آن بروی سر خود نداشتند، بروی تخت برآمده بزیر آن می نشستند.

یکی حلقه ای بد، ز زر ریخته

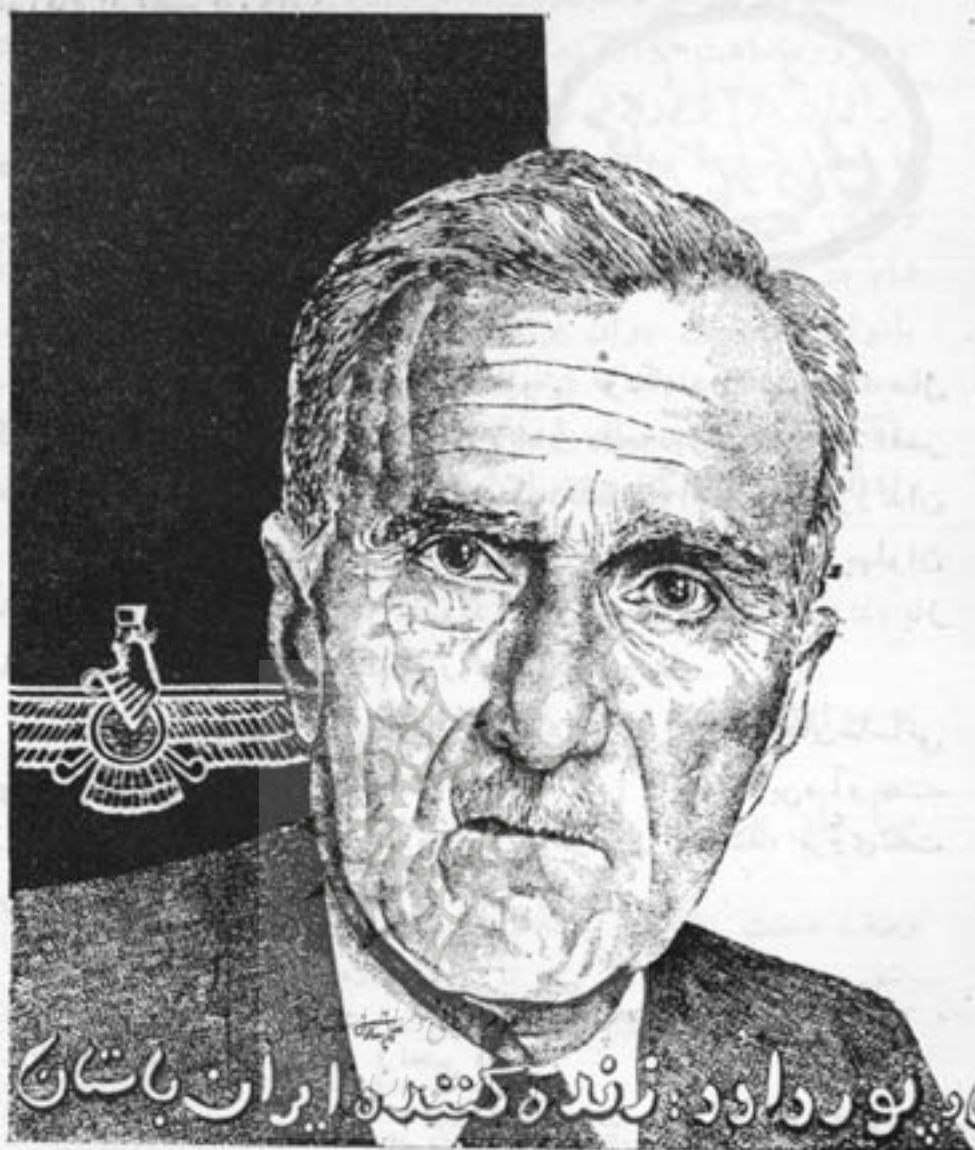
از آن کار چرخ اندر آویخته
فرو هشته زو سرخ زنجیر زو

چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج
بسیاویختندی ز زنجیر تاج

فردوسی

حلقه ای که زنجیر زرین بر آن می پیوست تا صد و چهل سال پیش ازین در کاخ تیسفون بجای مانده بود. آن حلقه که مانند چشم جهان دیدگان، دید که چگونه در سال شانزدهم هجرت مداین باهلمله پابرهنگان بتاراج، رفت همچنان از آن ایوان نگران بود تا در سال ۱۲۲۷ هجری از میان رفت.

ما افسران امروزی که با چنین عنوان شکفت انگیزی بار



کرانی مینمایند، چون خود گناهی ندارند، باید کس و یا کسانی را که چنین لفظی برای آنان برگزیدند، بر یسمان کشید. این نابکاران بایک گستاخی باور نکردنی یک لغت چندین هزار ساله بسیار رایج زبان فارسی را که همیشه به معنی تاج بوده و هست و خواهد بود، بجای کلمه صاحب منصب برگزیدند و مشتق ساده دل و نادان هم آن را پذیرفتند، درست است صاحب منصب کلمه بسیار زشتی است، رفتن آن افسوسی

ندارد. افسوس مادر این است که چگونه زبان ما باز بچه اینگونه دغل بازان شده است.

شك نیست که افسر بمعنی تاج است و نزد عارف و هامی يك سان بهمین معنی است. از برای اثبات این معنی نیازمند هیچگونه دلیل و شاهد نیستیم و بسیار خنده آور است اگر بکوشیم تا ثابت شود که افسر جز تاج بمعنی دیگری ندارد اتفاقاً وجه اشتقاق خود کلمه هم گویای همین مفهوم است و آنچه در این باره یاد میکنیم برای اثبات معنی آن نیست بلکه برای نمودن درجه گستاخی لغت سازان شیاد است.

کلمه افسر مرکب است از دو جزء نخست ابی abiy که در پارسی باستان از پرفیکسها (Préfixes) یا آنچه نمانده گویند از پیشا و ندهاست و مانند همه پرفیکسهای زبانهای دیگر معنی مستقل ندارد و جداگانه بکار نمیرود، اما مفهوم «به» - «بر» - «روی» از آن بر میآید. در گاتها که کهنترین بخش اوستاست بهمین جزء بهیشت ابیبی aibi بر میخوریم و در بخشهای دیگر اوستا ابوی aiwi میباشد و در سانسکریت ابی abbi گویند این جزء در پهلوی و فارسی اویاف شده و در سرچندین لغت بجای مانده است، از آنهاست افروختن جزء دیگر سره sara و در همه زبانهای آریایی چون پارسی باستان و اوستایی و سانسکریت بمعنی سر است و هیئت دیگر این کلمه ساده sara میباشد که آنهم در بسیاری از لغتهای مرکب فارسی موجود است چون کوهسار و سیکسار و نگونسار و جز اینها در گفتار لغت ساختگی داستیری، تیمسار، بتفصیل آنرا یاد خواهیم کرد.

بنا بر این افسر چیزی است که بروی سر گذارند یا تاج افسرو افسار هر دو در اصل دارای يك معنی است:

«روی سر» - «بر سر» - «بسر» جز اینکه افسار که فسار هم گفته شده در فارسی از برای سر اسب اختصاص یافته و افسر از برای سر شهریار:

ز سرگین خسر عیسی بیندم ز عاف جائلیق نا توانا
 ز افسار خرش افسر فرستم به خانان سمرقند و بخارا
 (خاقانی)

خزان شعر که خود را همال من شمرند
 نهفته اند بسا افسر سران بی افسار
 (انیرالدین اخیسکتی)

در پهلوی ، چنانکه در کارنامه اردشیر باپگان ایسر apisar
 بمعنی سر (= برسر) بکار رفته است يك لغت کهنسال از هر جهت
 ایرانی همین افسر است که جز تاج معنی دیگری ندارد .

تاج هم فارسی است ، اگر در پارسی باستان بجای مانده بود ،
 بایستی تاگه (taga) بوده باشد . تاج دیرگاهی است که بزبان عربی
 درآمده و در اشعار پیشینیان عرب بکار رفته است . همچنین تجوری جمع
 تجاوزه معرب تاجور است که بمعنی پادشاه است :
 گفتی که کجا رفتند این تاجوران یکیک

زیشان شکم خاک است آستن جاویدان
 (خاقانی)

در زبان ارمنی تک (tag) بمعنی تاج و تکور (tagavor) یعنی
 تاجور (= شاه) از زبان ایرانی بعاریت گرفته شده است تکور (تاگور)
 یا تکفور که گروهی از مورخین قرن هفتم تا نهم هجری یاد کرده اند ،
 عنوان پادشاهان ارمنستان کوچک است و بسا همین عنوان را از برای
 شهریاران عیسوی یونانی قسطنطنیه و طرابوزن بکار برده اند . از
 ایرانیان بتازیان ها رسیده ، شك نیست و چنین مینماید که تازیان حیره
 از کسانیکه در سخن از شقایق النعمان سخن داشتیم (س ۱۲۷ - ۱۲۸)
 نخستین بار تاج شاهی را در زمان هرمزد چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی)
 دیده باشند . آن چنانکه ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی و محمد
 جریر طبری در تاریخ الرسل والملوک نوشته اند: هومزد چهارم ساسانی
 در هنگام بتخت نشاندن نعمان سوم که از ملوک حیره و از پادشاهان دست
 نشانده ساسانیان بودند، تاجی بدو بخشید که شصت هزار درهم ارزش
 داشت این است که برخی از شعرای عرب او را در مرتبه ذوالتاج
 خواندند .

دیگراز واژه های ایرانی بمعنی تاج ، پوسا (Pusâ) میباشد
 که چندین بار در اوستا بکار رفته و بسا هم باصفت زرنیو آمده : زرنیو
 پوسا (Zaranyô-pusâ) یعنی زرین تاج . در گزارش پهلوی اوستا

(= زند، تفسیر اوستا) بوسا بزبان پهلوی به اپرسر (aparsar) گردانیده شده و این همان لغتی است که گفتیم در نوشته‌های پهلوی اییسر هم آمده و امروزه افسر گوئیم. از بخت بد این لغت در فارسی بجای نمانده، اما در زبان ارمنی پساك (Psak) بمعنی تاج یا افسر از لغت ایرانی بوسا به عاریت گرفته شده است.

سدیگر، واژه که بمعنی افسر یا تاج است، کرزن (بفتح کاف) را باید یاد کرد. در لغت اسدی چنین تعریف شده:

«نیم تاجی بود از دیبا یافتند، بزرو گوهر مفرق کرده و گویند تاجی بود بزرگ، وزین، بر جواهر و ملوک از بر تخت بسلسله بیاو بختندی یوسف عروضی گوید:

او میر نیکوان جهان است و نیکویی

تاجت و سال و ماه مرا و را چو کرزن است

این تعریف درست یادآور تاج ستکین ساسانیان است که در آغاز

این گفتار یاد کردیم.

کرزن در ادبیات ما بسیار بکار رفته: منوچهری گوید

شبی کیسو فرو هسه بدامن بلاسین معجر و قیرینه کرزن

اسدی گوید:

یکی کرزن از گوهر آویخته ز بالای تخت اندر آویخته

اماد بیهم که دیر گاهی است داخل زبان فارسی شده:

چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سراسر جهان راهمه داد، داد

(فردوسی)

مانند بسیاری از واژه‌های دیگر چون - کالبد - کلید و جراینها،

یونانی است.

پیشک همین کلمه است که محمود کاشغری در دیوان لغات الترك

جزء لغات ترکی آورده.

«ددم - الا کلبل الذی یلبس بها العروس لیلة الزفاف» این لغت

از یونانی دیادمه diadema به ما رسیده، همان است که در فرانسه دیادم

diademe شده است.

اینها هستند لغتهایی که از روز کاران پیش در زبان ما بمعنی تاج

است. امروزه افسر لفظ مترادف تاج و تاج مترادف کرزن و کرزن مترادف

دیهیم است. هیچیک از اینها صاحب منصب نبوده و نه مناسبتی دارد که

يك جاندار دوپاشود . شاید افسر بمعنی صاحب منصب از لغت اروپایی
 افسیه (officier) ساخته شده باشد که در همه زبانهای مغربی با اندک
 تغییری در تلفظ از برای درجه داران لشکری بکار برند ،
 اگر همین است ، باید از لغت سازان پرسید ، چرا چنین کلمه بیگانه ای
 برگزیده اند .

اگر مقصودشان از راندن صاحب منصب و پیش کشیدن افسر ، تبدیل
 کردن عربی بفارسی است اینهم از مواردی است که نقض غرض شده است
 لغات عربی و ترکی و بویژه اصطلاحات لشکری و سپاهی باز و روجبر
 در هجوم عرب و یورش مغول بزبان فارسی رخنه کرده و امروزه در بکار
 بردن برخی از آنها ناگزیریم ، بعبارت دیگر زبان بومی ما از زبان اقوام
 غالب شکست یافته و این الفاظ بیگانه بیشترش یادگار آن روز های
 شکست است .

امادر برگزیدن لفظ افسیه و آنرا بهیشت افسر در آوردن چه
 اجباری در کار بود . مگر باز مانند زمان سلطان محمود غزنوی ترک
 نژاد ، وزیر ایرانی بیغیرت او حسن میبندی ، در کار بود ، که همه دو او این
 ادارات دولت غزنوی را که وزیر پیش از او فضل بن احمد اسفراینی به
 فارسی گرائیده بود ، دوباره به عربی در آورد . یا مگر عنوان يك صاحب
 منصب لشکری هم مثل لغات تلگراف و تلفن و رادیو است که بین المللی
 شده باشد و ما هم باید همان نامها که مخزن عین به آنها داده اند ، بپذیریم !
 گمان میکنم اگر بجای صاحب منصب لغت پایه ور (= پایور)
 برگزیده بودند ، لغتی که بگواهی شاهنامه بیش از هزار سال است در
 زبان ما رایج است و مفهومش هم با کلمه صاحب منصب تفاوتی ندارد ،
 ایرادی نبود . اینچنین نه افسر ما مسخره میشد و نه افسیه (officier)
 دیگران مسخ

تماشاگاه

چون ابر بنور و زرخ لاله بشت
 بر خیز و بجام باده کن عزم درست
 کاین سبزه که امروز تماشاگه تست
 فردا همه از خاک تو بر خواهد رست